

است. (دو قسمت نخست سریال از نظر جذب مخاطب عام خیلی قوی است، اما در قسمت‌های بعدی بشدت افت می‌کند.) نگاه و رویکرد اساطیری همان قدر که در نسبت با ادیان آسمانی ضد دینی محسوب می‌شود (تا جایی که هنوز هم یکی از اتهام‌های اصلی منکران و ناباوران نسبت به ادیان، اسطوره دانستن آنهاست) در نسبت با بی‌دینی برعکس است. اینکه اسطوره در میانه نگاه دینی و ضد دینی چه جایگاهی دارد، بحثی نیست که چنین متن‌هایی گنجایش و فرصت طرح آنها را داشته باشد؛ اما مثلاً داستان مربوط به «برج بابل» و سقوط آن و سپس آغاز هرج و مرج در جهان و... یک داستان شبهه اسطوره‌ای است. (حداقل نوع روایت فعلی آن.) طبق این داستان، برج بابل علامت خاص و نشانه شاخصی بوده است که اقوام پیش از تاریخ (برای اینکه در کوچ‌های دوره‌ای خود یکدیگر را گم نکنند) گرد آن جمع شده و با یکدیگر سخن گفته و تبادل اطلاعات می‌کرده‌اند. فرو ریختن ناگهانی این برج عظیم باعث ترس و وحشتی می‌شود که دسته‌های مختلف مردم دیگر زبان یکدیگر را نمی‌فهمند؛ و از همین مقطع است که زبان‌ها مختلف می‌شود. حالا در قسمت نخست سریال بنیاد نیز شاهد این هستیم که «پل ستاره‌ای» (یعنی برجی که میلیون‌ها کیلومتر ارتفاع دارد) فرو می‌ریزد و سپس شورش‌ها و جنگ‌ها آغاز می‌شود. مثلاً امپراطور دستور می‌دهد دو سیاره را بمباران کرده و از هر کدام نیمی از جمعیت را از بین ببرند. این مجازات بی‌رحمانه و خشنی است که او به خاطر فروریختن پل ستاره‌ای اعمال می‌کند. این مصالح شاید به‌خودی خود اهمیت خاصی نداشته باشد، اما دقیقاً بعد از این اتفاق است که بسیاری از شخصیت‌های داستان انگار زبان یکدیگر را نمی‌فهمند!

نمونه‌های مشابه سریال بنیاد کم نیستند. بلااستثنا در اکثر قریب به اتفاق این سریال‌های علمی-تخیلی، یک چالش آشکار یا پنهان، همان ادعای تضاد علم و دین است. ناگفته نماند که به‌عنوان مثال دین مسیحیت فعلی (که حداقل از نظر ما مسلمانان یک دین تحریف‌شده محسوب می‌شود) واقعاً هم نمی‌تواند خودش را نه تنها با علوم تجربی جدید (از مهبانگ و فرگشت گرفته تا کوانتوم و...) بلکه حتی با عقلانیت وفق دهد. مثلاً اگر خدا را سه‌گانه فرض کنیم که از پیوند روح‌القدس و حضرت مریم (س) خدای دیگری متولد شود، چرا نعوذا بالله این خدایان همین‌طور زاد و ولد نکنند و تعدادشان به‌صورت تصاعدی زیاد نشود؟! دقیقاً به همین دلیل هم هست که کلیسا در ابتدا بشدت از افکار و عقاید «کانت» حمایت می‌کند؛ زیرا کانت ادعا می‌کند (طبق قضایای جدلی‌الطرفین و...) ایمان دینی و عقلانیت با یکدیگر قابل جمع نیستند. اسقف‌ها و کشیش‌های مسیحی ابتدا تصور کردند که کانت دارد آنها را از توضیحات عقلانی دادن در برابر منتقدان معاف می‌کند. غافل از اینکه چرا حالا که ایمان دینی و واقعیت‌های عقلانی با یکدیگر قابل جمع نیستند، به‌جای کوتاه آمدن در عقلانیت به نفع دین، دین را به نفع عقلانیت کنار نگذاریم؟! این همان اتفاقی است که دقیقاً در غرب مسیحی رخ داد و دو جریان اصلی دین‌ستیز (ابرگفتمان مارکسیسم ماتریالیسم) و دین‌گریز (سکولاریته و لیبرال سرمایه‌داری) شکل گرفت. (که تا به امروز هم تداوم دارند.) نمی‌دانم با این مقدمات چقدر توانسته‌ایم ضرورت کار فکری و فرهنگی در زمینه

شکل‌دهی به یک الگوی علمی و فناوری مستقل را توضیح دهیم؟ اما خیلی نمی‌توان در یک مطلب نسبتاً بدیهی تردید کرد؛ و آن اینکه، اگر ابتدا در عالم خیال نتوانیم یک الگوی توسعه دینی را تصور کنیم، چگونه ممکن است با گام‌هایی محکم و در مسیری روشن به سمت آن حرکت کنیم؟! این عالم خیال می‌شود همان «کلک خیال‌انگیز» موردنظر امثال حافظ؛ هر کو نکند فهمی زین کلک خیال‌انگیز...

بسیار کودکانه و ساده‌انگارانه به نظر می‌رسد که فیلم ساختن در این راستا را محدود به مواردی چون کم‌هزینه بودن پروژه‌های علمی و فناوری، مثل فیلم «سفر به مریخ» سینمایی بالیوود هند تصور کنیم. البته به‌شرط اینکه خودمان هم باور کنیم دین اسلام نه تنها هیچ تضادی با علوم تجربی و فناوری ندارد، بلکه هر یک می‌توانند تقویت‌کننده دیگری باشند. گرچه طبیعتاً این رویکرد و این هدف‌گذاری می‌تواند برای اندیشمندان حوزه و دانشگاه نیز ایجاد زحمت جدی کرده و ضمن اینکه وضعیت آنان را از مطالبه‌گری به پاسخگویی تغییر می‌دهد، موقتاً نقش امثال هنرمندان فیلمساز را از متهمان ردیف اول خارج نماید... والسلام.

”

اگر ابتدا در عالم خیال نتوانیم یک الگوی توسعه دینی را تصور کنیم، چگونه ممکن است با گام‌هایی محکم و در مسیری روشن به سمت آن حرکت کنیم